جلسه 817

چهارشنبه 06/10/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایاتی بود که استدلال شده بود به آنها بر حجیت خبر واحد.

یکی از این روایات معتبره یونس بن یعقوب است عن ابی عبدالله علیه السلام: اما لکم من مفزع اما لکم من مستراح تستریحون الیه، ما یمنعکم من الحارث بن المغیرة النضری؟

مرحوم آقای صدر هم به این روایت استدلال می کند می گوید دلالت می کند این روایت بر حجیت خبر ثقه. چون ظاهرش این است که امام استنکار می کنند که چرا مردم توجه نمی کنند به وجود یک ملجأ و مفزعی که عبارت است از وجود ثقات مثل حارث بن المغیرة. چرا به این ملجأ و مفزع توجه ندارند؟ خب این معلوم می شود که ثقات ملجأ و مفزع هستند برای مردم، واین یعنی حجیت خبر ثقه.

جواب این است که نه، ملجأ بودن ثقات مساوی با حجیت تعبدیه قول اینها نیست. مثل اینکه در امور عادی متخصصین ملجأ و مفزع مردم هستند، نه اینکه مردم بدون وثوق به قول آنها اعتماد بکنند. نه، راه تحصیل وثوق و اطمینان این است که بروند سراغ ثقات. پس بروند سراغ ضعاف؟! خب باید بروند سراغ ثقات، و از طریق ثقات وثوق و اطمینان غالبا حاصل می شود.

طریق متعارف تحصیل علم و اطمینان رجوع به ثقات است. اگر می گفت اسمعوا لهم و اطیعوا، این مهم بود، اما در این روایت که این جمله نیست.

روایت دیگر توقیع اسحق بن یعقوب است: اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات حدیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله. گفته می شود که امام ارجاع داد به روات حدیث، فرمود إنهم حجتی علیکم. اطلاق این جمله إنهم حجتی علیکم ولو قول این روات مفید علم و اطمینان نباشد این مساوق است با حجیت خبر ثقه ولو لم یفد الوثوق و الاطمینان. این فإنهم حجتی علیکم امتیاز این توقیع شریف است. نفرمود که رجوع کنید به روات حدیث، بلکه فرمود فإنهم حجتی علیکم، اطلاق حجیت اقتضاء می کند که ولو علم حاصل نشود از قول روات حدیث باز آنها حجتند بر شما.

اقول: این روایت هم سندا مشکل دارد و هم دلالة. البته سندا ما سعی کردیم مشکل را حل کنیم، ولی بالاخره مشکل هست، چون اسحق بن یعقوب یعنی همین کسی که توقیع برای او صادر شده توثیق ندارد.

مرحوم آقای صدر یک بیانی دارد می خواهد بگوید که این اسحق بن یعقوب ثقه بوده است. چون تنها دلیل مرحوم آقای صدر بر ولایت مطلقه فقیه (البته به معنای وجوب تکلیفی اطاعت اوامر فقیه در مباحات، به این معنا، ولایت مطلقه فقیه را که ایشان می گوید یعنی وجوب اطاعت اوامر فقیه در محدوده مصالح عامه و در محدوده مباحات)، دلیل ایشان همین توقیع اسحق بن یعقوب است، ولذا به سند این توقیع زیاد اهمیت می دهد، می گوید ما اثبات می کنیم که این اسحق بن یعقوب ثقه است. چرا؟ می فرماید برای اینکه یا اسحق بن یعقوب توقیع به او وارد شده است یا وارد نشده است. اگر بگوئید توقیع وارد نشده است، یعنی اسحق بن یعقوب از آن وضّاع ها و جعالهای بسیار شدید هست، خب همچنین شخصی حالش بر محمد بن یعقوب کلینی شیخ الاسلام مخفی می ماند؟ مخصوصا که می گویند فامیلش هم بوده است اسحق بن یعقوب کلینی. حالا فامیلش هم نباشد همچنین انسانی که بخواهد به امام معصوم و غائب شیعه تهمت بزند و تزویر بکند که برای من توقیع فرستاد آن هم توقیع به این شکل، اگر اینجور بود حالش بر محمد بن یعقوب مخفی نمی ماند. پس می فهمیم که اصل توقیع بر اسحق بن یعقوب صادر شده است.

سؤال وجواب: این جعالها می آیند برای زید و عمرو خبر جعل می کند، اما برای امام معصوم غائب شیعه بیاید جعل کند که برای من توقیع فرستاد؟!

پس یقینا اصل توقیع بر اسحق بن یعقوب اصلش صادر شده است. اما می گوئید شاید در نقل دقت نکرده اسحق بن یعقوب و ثقه نبوده. فرموده این را هم حل می کنیم. شیخ طوسی در کتاب غیبت دارد که التوقیعات لم تکن ترد الا الی المتقین الورعین، توقیعات امام عصر سلام الله علیه بر افراد ورع و متقی وارد می شد نه بر هر شخصی. اگر اصل توقیع وارد شده است بر اسحق بن یعقوب، پس شهادت شیخ طوسی این است که او متقی و ورع هست. اگر وارد نشده توقیع بر اسحق بن یعقوب، که آن دیگر نشانه جعال وضاع بودن اسحق بن یعقوب خواهد بود که به دروغ بیاید بگوید بر من توقیع وارد شد، وآنوقت همچنین آدم وضاع و جعالی که از مستوی آدمهای متعارف خارج است این حالش بر کلینی مخفی نمی ماند.

اقول: به نظر ما این فرمایش تمام نیست، چرا؟ برای اینکه این جمله ای که ایشان می گوید شیخ طوسی دارد، شیخ طوسی در غیبت اینجوری دارد: قد کان فی زمن السفراء المحمودین اقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنسوبین للسفارة من الاصل، منهم ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی، ومنهم احمدبن اسحق و جماعة خرج التوقیع فی مدحهم. این عبارت نمی خواهد بگوید که اگر هر کسی سؤال می کرد از امام علیه السلام با واسطه نواب اربعه و امام جواب می داد این معلوم می شد که آن شخص ثقه است. نه، این عبارت یا مفادش این است که نواب اربعه نواب اصل بودند، و در هر بلدی افرادی بودند وسائط بودند بین نواب اربعه و مردم. توقیعاتی که از طریق نواب اربعه از امام عصر سلام الله علیه صادر می شد از طریق این وسائط به دست مردم می رسید، اینها وسائط این مسئول دفتر نمایندگی نائب خاص امام زمان در شهرهای مختلف بودند، محمد بن جعفر اسدی در یک شهر، احمد بن اسحق در قم، اینها وسائط بودند، توقیعات را از نواب اربعه در بغداد وصول می کردند به دست مردم می دادند. اینها ثقات بودند. نه اینکه هر شخصی ولو مشکل خانوادگی داشت نامه می داد می گفت از آقا بخواهید برای من دعا کنید و آقا هم جواب به او می دادند و دعا می کردند پس آن آقایی که نامه داده به حضرت وامام جوابش را داده ثقه است. همچنین ظهوری ندارد. اینها وسائط بودند وثقات بودند. قد کان فی زمن السفراء المحمودین اقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات. یعنی یک اقوام ثقاتی بودند اینها وسائط بودند، توقیعاتی که از امام علیه السلام صادر می شد اول می رسید به دست نائب خاص حضرت، بعد از طریق نائب خاص حضرت به دست این وسائط می رسید اینها توزیع می کردند بین مردم. اینها ثقات بودند.

و یک احتمال هم دارد که مراد این باشد که قد کان فی زمن السفراء المحمودین اقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات یعنی ترد فی مدحهم التوقیعات، ذیلش دارد که خرج التوقیع فی مدحهم. یا به این معناست که این وسائط ثقات بودند.

پس یا به این معناست که اقوام ثقاتی بودند که ترد علیهم التوقیعات یعنی ترد فی حقهم و فی مدحهم التوقیعات. نه اینکه هر کسی گفت من نامه دادم حضرت جواب داد در توقیع اگر راست بگوید پس ثقه است. نه همچنین ظهوری ندارد این روایت.

ولذا به نظر ما مشکل می شود. البته یک نکته ای هست قطع نظر از این عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبة. و آن این است که اگر احراز کنیم که اسحق بن یعقوب این متن را کتبی برای مرحوم کلینی خوانده نه شفاهی، ما می گوئیم اصلا احتیاج به کلام شیخ طوسی در کتاب الغیبة نیست، چرا؟ برای اینکه دیگر حالت وسط ندارد، یا همانی که آقای صدر گفت این اسحق بن یعقوب وضاع جعالی است که توقیع جعل می کند برای امام معصوم که حتی از فسقه شیعه هم این صادر نمی شود، باید انسان خیلی خبیث رذل باشد تا این کار را بکند، که خب اگر اینجور بود حالش بر کلینی ضابط خبیر در احادیث و در روات حدیث مخفی نمی ماند. پس اینجوری نیست، قطعا جعل نکرده، اصل توقیع ثابت است. خب اگر از متن هم بخواند دیگر مشکلی نیست. فقط اگر ما احتمال بدهیم که اسحق بن یعقوب برای کلینی شفاهی نقل کرده، خب شاید واقعا آدم وضاع جعالی نیست ولی دقیق النقل هم نیست ثقه نیست در نقل، یعنی مظنونات خودش را هم قاطی می کند. آخه بعضی ها که ثقه نیستند نه اینکه وضاع جعالند، بلکه قول به غیر علم دارند بعضی ها، قول به ظن دارند بعضی ها، اعتماد به ظن می کنند در نقل، اعتماد به شایعات می کنند در نقل، برای این می شوند غیر ثقه دیگر. همه که وضاع جعال نیستند. اگر احتمال بدهیم که اسحق بن یعقوب نقل شفاهی کرده و نه کتبی، خب واقعا احتمال دارد که آدم وضاع جعالی نیست ولی ثقه هم نبوده است، آمده طبق مظنوناتش یک چیزهایی را گفته کم و زیاد کرده است. ولی اگر احراز کنیم که نه، این متن مفصل که حدودا یک صفحه کامل هست مطمئن شویم که از روی متن برای مرحوم کلینی خوانده که آخرش هم دارد والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب، اگر این مطمئن بشویم کما لایبعد، مشکل حل می شود دیگر، نیازی هم به کلام شیخ طوسی در کتاب الغیبة نیست. اگر مطمئن شویم که متن توقیع را خوانده خب این دیگر احتمال کم و زیاد کردن بخاطر اعتماد به مظنونات در آن نیست. می ماند احتمال اینکه وضع و تزویر بکند اصل توقیع را، او را هم که آقای صدر گفت إذا کان کذلک لم یکن یخفی حاله علی الکلینی، مطلب تمام می شود.

پس به نظر ما صحت سند این توقیع بسته به این است که ما مطمئن شویم که نقل اسحق بن یعقوب از روی نوشته بوده نه از روی حفظ واینهم البته بعید از ذهن نیست، ولذا اگر کسی مطمئن شد این توقیع می شود صحیح السند.

سؤال وجواب: اتفاقا می گویند پس چرا کلینی این توقیع را در کافی نیاورده؟ یکی از ایرادهایی که گرفته اند بعضی از آقایان این است که گفته اند موهن این توقیع این است که کلینی اگر ناقل این توقیع است پس چرا در کافی نیاورده. البته به نظر ما این اشکال وارد نیست، قطعا این توقیع را کلیننی نقل کرده، چون هم شیخ طوسی در کتاب الغیبة سند دارد به کلینی، وهم مرحوم صدوق در کمال الدین سند دارد به کلینی، که این حدیث را قطعا کلینی نقل کرده است. و کلینی کتابی داشته به نام رسائل الائمه که الان مفقود است، می گویند نامه های ائمه علیهم السلام را جمع آوری کرده وبعید نیست که این توقیع هم در همان کتاب رسائل الائمه بوده است، ولی آن کتاب الان در دست ما نیست تا ببینیم کلینی گفته و رأیته بخطه علیه السلام. البته رأیته بخطه هم طبعا نخواهد گفت، چون امام زمان علیه السلام که خطش مشخص نبود تا بگوید رأیته بخطه. راجع به ائمه سابقین علیهم السلام گاهی علی بن مهزیار می گوید و قرأته بخطه، خط امام جواد و امام هادی علیهما السلام را می شناختند، اما خط امام زمان علیه السلام که شناخته شده نبود که بگوید وقرأته بخطه.

سؤال وجواب: حالا اینها را نمی دانیم که مهر داشته است یا نداشته است.

اما متن و دلالت این توقیع بر حجیت خبر واحد به نظر ما ضعیف است. این روایت ولو لفظ روات حدیث در آن هست ولی معلوم نیست حجیت روایت روات را بخواهد بیان کند. چرا؟ برای اینکه احتمال دارد که مراد این باشد که در خود حوادث واقعه رجوع کنید به فقهاء، که می شود مربوط به ولایت فقیه. اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها، خب احتمال دارد که یعنی فارجعوا فی نفسها نه فی حکمها، حوادثی که رخ می دهد در مورد این حوادث رجوع کنید به روات حدیث ما، یعنی به فقهاء، تا فقهاء اعمال ولایت بکنند در این حوادث واقعه.

ممکن است شما بگوئید پس چرا تعبیر کرد به روات حدیثنا؟

می گوئیم خب البته فقهای شیعه هم روات حدیث ائمه علیهم السلام اند، وچه افتخاری بالاتر از این. فقهای شیعه که اصحاب رأی نیستند، حتی تعبیر اهل اجتهاد در عرف روایات ما بیان مذمومی بوده است. در بعضی از روایات وقتی می گویند مجتهد این ذم است مدح نیست، یعنی اهل رأی است. فقهاء ما که اهل رأی نبودند اینها اهل روایت بودند. ولذا بهترین تعبیر راجع به فقهاء این است که بگویند روات حدیثا.

سؤال وجواب: فقهائنا دیگه چیه؟

شیخ صدوق افتخارش این است که از روات حدیث ائمه علیهم السلام است فقیه هم هست، اصلا روات حدیثنا می تواند تعبیری باشد از فقهاء.

احتمال هم دارد که مراد ارجاع به فتوای فقهاء باشد، اما الحوادث الواقعة فارجعوا فی حکمها الی روات حدیثنا یعنی الی الفقهاء.

اما اینکه بگوئیم نه، فارجعوا فی حکمها الی روات الحدیث کی ینقلوا لکم الحدیث این خیلی بعید است. چرا؟ برای اینکه حدیث به درد چه کسی می خورد؟ به درد فقهاء. مگر مخاطب این خطاب فقهاء بودند؟ مگر اسحق بن یعقوب فقیه بود که امام علیه السلام بفرماید حوادث واقعه ای که پیش می آید بروید به احادیث ما مراجع کنید بروید به روات مراجعه کنید حدیث از آنها بشنوید. خب حدیث از آنها بشنویم نفهمیم به چه درد می خورد؟ به فقهاء اگر خطاب بکنند که الفقهاء یرجعون الی راوت الحدیث، خب خوب است، اما اینکه عوام شیعه را ارجاع بدهند به روایات روات حدیث، این اصلا عرفیت ندارد. و اسحق بن یعقوب جزء عوام شیعه بوده است. کسی که در سؤالش سؤال می کند از حکم فقاع، سؤال می کند از کسانی که می گویند لم یقتل الحسین علیه السلام، یک سؤال های سطحی، کار نداریم به اما الحوادث الواقعة که سؤالش سؤال مهمی است، اما بقیه سؤالاتش سؤال های سطحی است، خب اسحق بن یعقوب جزء عوام شیعه بوده حداقل ثابت نیست که جزء فقهاء شیعه باشد. خب ارجاع بدهیم عوام شیعه را به روایت روات حدیث این عرفیت ندارد. فقهاء را باید ارجاع بدهیم به روایت روات حدیث و عوام را ارجاع بدهیم به فتوای فقهاء.

ولذا به نظر ما این روایت هیچ ظهوری در حجیت خبر ثقه در روایات ندارد. هیچ اولویتی هم نیست، فتوای فقیه حجت است تعبدا بر عوام، اما خبر ثقه در روایات ممکن است حجیتش مشروط به افاده علم و اطمینان باشد کما علیه جماعة من الاعلام.

سؤال وجواب: اینجور که شما می گوئید به ضرر خودتان هست، برای اینکه این معنایش این است که می گوئید امام بیاید بگوید حوادث واقعه را رجوع کنید به روایات، خب همه بلد بودند رجوع کنند به روایات، اینکه گفتن نداشت که، پس رجوع می کردند به کجا؟ این مثل این می ماند که توقیع بیاید که طلا را بروید از طلافروش بخرید، خب معلوم است دیگر، پس من طلا را بروم از مس فروش بخرم.

آخرین روایت، روایت احتجاج است.

روایت احتجاج از تفسیر عسکری علیه السلام نقل شده است، همان روایت معروف: اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه، وذلک لایکون الا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم.

در این روایت عباراتی دارد که خواسته اند از آن حجیت خبر ثقه را بفهمند. در این روایت اینجوری دارد که: فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منه عنا شيئا و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما بينهم يحمل عنا أهل البيت ليسلك لأن الفسقة يتحملون عنا فيحرّفونه‌ بأسره بجهلهم. این عبارت ذیل این است که فسقه می آیند حدیث دروغ به ما می بندند. صدر حدیث هم که بحث این بود که به آدمهای متدین رجوع کنید. اینها ضم ضمیمه کرده اند، گفته اند خب به آدمهای متدین رجوع کنید و ذیلش هم می گوید فسقه به ما دروغ می بستند، یعنی متدینین اگر چیزی را از ما نقل کنند حجت است دیگر. اول فرموده به متدینین رجوع کنید، ذیلش هم دارد که این دروغ هایی که به ما بسته اند فسقه بسته اند، خب این معنایش این است که اگر به متدینین رجوع کردید خبر از آنها شنیدید خیالتان راحت، آنها به ما دروغ نمی بندند، قول آنها حجت است. اینجوری استدلال شده بر حجیت خبر ثقه به این روایت.

مرحوم شیخ سندش را هم درست کرده، فرموده: الخبر الشریف اللائح منه آثار الصدق قد دل علی جواز قبول قول من عرف بالتحرز عن الکذب.

جناب شیخ اعظم! اولا الخبر الشریف اللائح منه آثار الصدق اینها علم آور نیست. یک کسی گفته بود که من از نفَس حدیث می فهمم که این حدیث از امام هست یا نیست، گفتند یک آقایی یک حدیثی جعل کرد کنار کتابی نوشت برد پیش آن آقا، آن آقا هم گفت عجب حدیث شریفی، گفت آقا خودم جعل کردم. ذیل این دعای عرفه که دارد: الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیرا فی فقری، آدم اگر نداند که این کلام امام حسین علیه السلام نیست بلکه بعضی از فقهاء مقارن ابن طاووس این را انشاء کرده اند و اسمش هم مشخص است آدم می گوید مگر می شود این دعای به این زیبایی جعل شده باشد به امام معصوم. نه، ادبایی بودند فصحائی بودند عرفایی بودند مطالبی می گفتند خیلی ناب. دیوان ابن فارس را ببینید.[[1]](#footnote-1) اینها دلیل نمی شود. حالا چون این روایت چهار تا نکته اخلاقی دارد: اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه، بگوئیم مگر می شود غیر معصوم این جمله را بیان کند. چرا نمی شود؟

سؤال وجواب: تفسیر العسکری علیه السلام هم معلوم نیست تفسیر امام عسکری علیه السلام باشد مثل فقه الرضا، اشتباه شده، نمی گوئیم جعل کرده اند به امام معصوم، بلکه اشتباه شده، اشتباه نسبت داده اند که این کلام امام علیه السلام است.

با این چیزها نمی شود فقه درست کرد. حدیث ضعیف السند است.

اما دلالتش: ما نفهمیدیم این دلالتش چه ربطی دارد به حجیت خبر ثقه. امام اول فرموده عوام رجوع کنند به فقهاء، آن هم نه هر فقیهی، بلکه آن فقیهی که حافظ دینش هست مخالف هوی و هوس خودش هست، و ذلک بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم. بعد امام فرمود که: کثر الکذب علینا من ناحیة الفسقة، از ناحیه فسقه دروغ زیاد به ما بسته شده است، ولذا عوام بروند سراغ فقهاء عادل که لااقل دینشان مانع است که به ما دروغ ببندند، این چه ربطی دارد به حجیت خبر ثقه؟ صرف اینکه اول ارجاع داد به فقهاء شیعه عدول، بعد فرمود که فسقه بر ما زیاد دروغ بسته اند، اینها را کنار هم بگذاریم نتیجه بگیریم که پس به عدول می شود رجوع کرد در احادیث؟ نه، بحث رجوع عوام است به فقهاء عادل، امام می فرماید هیچ اشکال ندارد. اصل بحث این است که چرا خداوند مذمت کرده علماء یهود را که رفته اند سراغ علمائشان، ولی عوام شیعه باید بروند سراغ فقهاء؟ امام می فرماید خب فرق می کند، عوام شیعه می روند سرغ فقهاء پاکدامن و عادل، آنها هم همه فقهاء شیعه نیستند. دروغ را فسقه بستند بر ما، ما عوام را ارجاع می دهیم به فقهاء عادل. خب این چه ربطی دارد به حجیت خبر ثقه؟ ربطی به هم پیدا نمی کند.

این هم به نظر ما دلالتش تمام است.

روایتی دیگر هم بخوانم بحث را خاتمه بدهیم: امام کاظم علیه السلام از زندان نامه نوشتند به علی بن سوید (این هم روایت بسیار جالبی است): و أمّا ما ذكرت يا علي ممن تأخذ معالم دينك، لا تأخذ معالم دينك من غير شيعتنا، فإنّك إن تعدّيتهم أخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله و رسوله و خانوا أماناتهم، إنهم ائتمنوا على كتاب اللّه عزّ و جلّ فحرّفوه و بدّلوه، فعليهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة ملائكته و لعنة آبائي الكرام البررة و لعنتي و لعنة شيعتي إلى يوم القيامة.

خب این بسیار حدیث شریفی است اما ربطی به حجیت خبر ثقه ندارد. می فرماید معالم دینت را از خائنین نگیر، آراء عامه را اخذ نکن، اینها به خدا و پیامبر خیانت کردند. این ربطی ندارد به اینکه خبر ثقه حجت است مطلقا ولو مفید وثوق و اطمینان نباشد.

عمده دلیل ما همان روایت شریفه حمیری است با چند تا روایت کنارش که به هیچ وجه تواتر اجمالی ندارد، ولکن ما قطع به صدور پیدا می کنیم بخاطر قرائنی که عرض کردیم.

وبهذا ثبت دلالة الروایات علی حجیة خبر الثقة والحمد لله رب العالمین.

1. - گویند حجاج بن یوسف ثقفی از بلغاء عصر خودش بوده است. [↑](#footnote-ref-1)